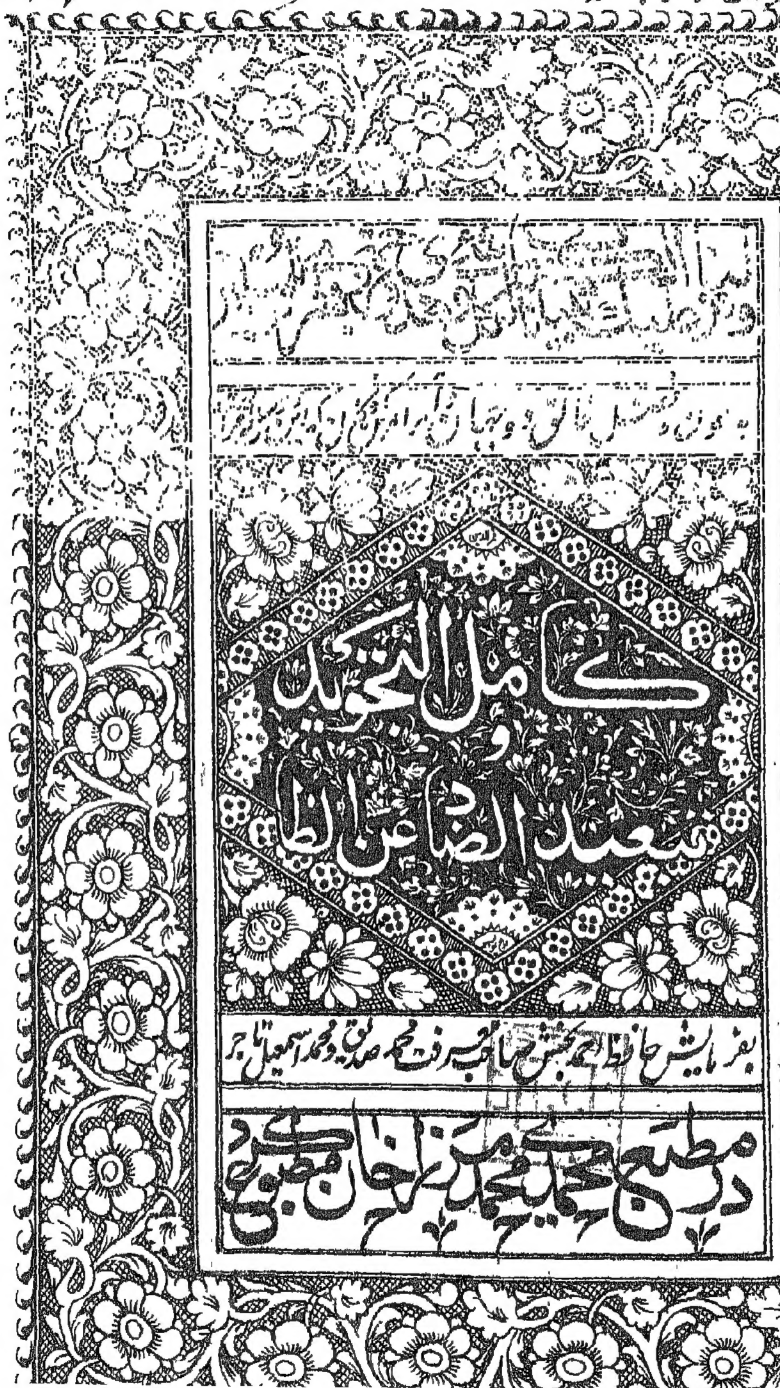

کامل التجوید
و منعقد الضاد عن الظا
بفرمایش حافظ الٰہی بخش صاحب عرف محمد صدیق و محمد اسمٰعیل تاجر

بسم الله الرحمن الرحیم

فی اول التجوید قلت مصدقا ⁂ حمدت لربی ذاکرا ومحققا

وبعد علی خیر البرایا محمد ⁂ واتباعه الراضین صلیت

فهذا کامل التجوید صنفت صادقا ⁂ وضعت للشیخ فی الهراة مدققا

یشید لاهل الحفظ فهو مجرب ⁂ وطوبی له حفظا وتید معانیا

اما بعد بدانکه مدتی شد که برادر عزیز من کاتب الحفاظ مفخر

النبلا الشیخ الفاضلین حافظ الملة والدین شیخ الاسلام

والمسلمین رشید بن جعفر امام بن رشید بن محمد الهروی متع الله تعالی

المسلمین بطول بقائه درخواست می کند ازین داعی مخلص و محب

زاهدان امیر شمس الدین محمد بن بهاء الدین الجوهری الحافظ

اسعده الله تعالی فی الدارین که از برای او کتاب فارسی

به لفظ آسان در علم تجوید تصنیف کند و بسیار مبالغه نمود

... این بی مخلص به تصنیف این کتاب قیام نمود

که قصه ایشان متفق بودند درین کتاب جمع کرد
و این کتاب را کامل التجوید نام نهاد رحمت حق سبحانه
و تعالی بر ایشان بنده باد که چون خواهد که این کتاب کامل التجوید را
بنویسد در کتابت احتیاط کند تا خطای نوشته نشود
و چون تمام شود مقابله تمام نماید و هر که خواهد که ازین
کتاب یا از کتابی دیگر که در علم قرائت تصنیف کرده باشند فایده
گیرد باید که پیش استاد ماهر فایده گیرد از برای آنکه علم قرائت مشکل
است و باستماع تعلق دارد چنانکه رسول علیه السلام فرموده که خذوا
العلم من افواه الرجال و غرض ازین علم علم قراءت است از برای
آنکه در علم قراءت بوده است که رسول علیه السلام این حدیث را فرموده است
و بر همه قرآن خوانان واجب و لازم است که علم تجوید بیاموزند و یاد گیرند که
قرآن بترتیل خوانند که الله تعالی فرموده است که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا و
قرآن بترتیل خواندن آنست که ادا کند هر حرف را از مخرج آن حرف با صفات
وی چنانکه شرط آن باشد رعایت اظهار و ادغام و اخفا و غنه و ترقیق و تفخیم و مد
و قصر و تخفیف و تشدید کنند و محافظت وقوف کنند و این نتوانند که کسی بدی

کنند

خدمت استاد فاضل کرده باشد و قرآن به تجوید خوانده باشد

و استاد فاضل آنست که قرآن نیک داند و نیک خواند و اجازت

نامه استاد داشته باشد چنانکه مجموع استادان خود را داند

به ترتیب متصل تا رسول علیه الصلوة والسلام تا نقل استاد او درست

و صحیح باشد و همه قرا بدین متفقند که هر استاد که چنین نباشد از او قرآن

یاد گرفتن جایز نباشد چنانکه روایت است که بی اجازت استاد

معنی قرآن نگویند همچنان روایت است که لفظ قرآن نخوانند و یا

خود دیگری را یاد ندهند بی اجازه استاد و از انکه رسول علیه السلام

فرموده است که من قرأ القرآن برایه فقد کفر و قرآن به تجوید

خواندن آنست که هر چه قراء سبعه بران متفق باشند آن را نیک

بجا آورند زبرای آنکه همه خلق بدین متفق اند که هر چه قراء سبعه اتفاق

کرده اند همه را از رسول علیه السلام روایت کرده اند با سناد درست و صحیح پس

باید که هیچ قراءه از قراءتهای سبعه انکار نکرده باشد که رسول علیه السلام

فرموده است که یکی از قراء سبعه انکار داشته همچنان باشد که در همه قراء

انکار داشته و هر که همه قراء را انکار داشته باشد چنانکه کافر باشد

پس تعلم و درست خواندن بسته است بر آن است که هر کدام که توانند قراءت

سبعه را بیاموزند و نیک استحضار کنند تا قراءت صحیح را از غیر صحیح بشناسند

و دانستن و خواندن قراءت سبعه فرض کفایه است و اگر جماعت نتوانند بارے

باید که آنچه قراء سبعه در آن متفق اند یاد گیرند و بدانند و نیک استحضار کنند تا

توانند که قرآن به تجوید خوانند و به بلای زمانه مبتلا نباشند و بلای زمانه

آنست که بیشتر امامان زمانه قرآن خطا می خوانند و بتصحیح لفظ قرآن

قیام نمی نمایند و خدمت استادان فاضل نمی کنند از بی غمی و بی غیرتی لاجرم

در جهل مانده اند و نشنیده اند که رسول علیه السلام این حدیث را گفته که

رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ در وقتی فرموده است که یکی قرآن

خطا میخوانده است پس باید که پیش استادان فاضل قرآن را تصحیح یاد گیرند و هر چه

ازیشان بشنوند نیک خاطر گرفته باشند و نگاه دارند که رسول علیه السلام فرموده است

مَنْ قَرَأَ مِنْكُمْ عَلَى حَرْفٍ فَلْيَقْرَأْ عَلَى مَا تَعَلَّمَ و دیگر فرموده است

اَلْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ يَأْخُذُ الْآخِرُ عَنِ الْأَوَّلِ پس باید که هر چه

در این کتاب التجوید گفته شد بجا آرند و نیک استحضار کنند تا از آن کسان باشند که رسول

علیه السلام فرموده است اَهْلُ الْقُرْآنِ اَهْلُ اللهِ وَخَاصَّتُهُ و دیگر احادیث

بسیار است ولکن هم بدین اختصار نمودیم تا به بیان بابها مشغول
شویم **باب در بیان استعاذه** بدانکه همه قرّا بدین متّفق اند
که در وقت ابتدا کردن قرآن اَعُوذُ بِاللهِ باید گفت چه اول سورتها
و چه غیر اول سورتها زیرای آنکه حق تعالی فرموده است که فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ه و اعوذ بالله بلند می باید گفت مگر در بعضی روایت
از نافع و حمزه آمده است که ایشان اعوذ بالله آهسته گفته اند ولکن بیشتر اهل ادا
بر آنند که ایشان اعوذ بالله بلند گفته اند و اعوذ بالله بدین لفظ می باید گفت
که اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ه و اگر کسی بدین زیاده کند مثلاً گوید اَعُوذُ
بِاللهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ه و یا خود گوید اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ه جائز باشد زیرای آنکه بعضی از اهل ادا این روایت کرده اند
ولکن لفظ اول معتبر است زیرای آنکه بیشتر اهل ادا اعوذ بالله بدین لفظ گفته اند و در
قرآن نیز زیادت تر از آن نیامده **باب در بیان بسمله** بدانکه همه
قرّا بدین متفق اند که در وقت ابتدا کردن سورتهای قرآن بسم الله می باید
گفت مگر سورة توبه که در وقت ابتدا کردن این سوره و یا خود متصل خواندن سورة
انفال بسم الله نباید گفت باتفاق قرّا و در غیر اول سورتها

قاری مخیر است اگر خواهد که بسم الله بگوید و اگر خواهد نگوید مگر در
سورهٔ توبه که اگر قاری خواهد که از میان عشر بخواند یا خود بیشتر
و یا خود کمتر بسم الله نباید گفت از برای آنکه در اول این سوره بسم الله
جایز نیست پس در غیر اول نیز جایز نباشد **فصل** قالون و ابن کثیر
و عاصم و کسائی میان سوره بسم الله گفته و بسم الله در میان سوره به سه وجه
توان گفت مثلاً گوید وَلَا الضَّآلِّينَ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ ذٰلِكَ
الْكِتٰبُ به آخر سوره وقف نکنند و بر رحیم نیز وقف نکنند و دیگر وجه آنست
که هر دو وقف کنند و وجه دیگر آنست که به آخر سوره وقف کنند و بر رحیم وقف نکنند
و اگر کسی به آخر سوره وقف نکند و بر رحیم وقف کند این جایز نباشد از برای آنکه
بسم الله از آخر سوره نیست و حال آنست که بسم الله در اول سوره می باید ورش
و ابن عامر و ابو عمرو و حمزه میان سوره‌ها نگفته اند در حال وصل و نه در حال وقف
بعضی از اهل اداء از ورش و ابو عمرو و ابن عامر سکتهٔ لطیفه روایت کرده اند
میان سوره‌ها و بعضی دیگر ازین ائمه قاری چنین روایت کرده اند که ایشان در میان
همه سوره‌ها بسم الله گفته اند و بعضی دیگر گفته اند که ایشان میان سوره مدثر و قیامة
و میان سوره انفطار و تطفیف و میان سورة الفجر و البلد

و میان سورة العصر والهمزة بسم الله گفته اند و در میان
سورتهای دیگر آن را ادا نکرده ..... این روایت کرده اند
از حمزه تتمه سکته لطیفه میان این سورتها روایت کرده اند پس حمزه را
میان سورتها دو وجه باشد وصل و سکته چنانکه باید کرد که قطع نفس نشود و اگر قطع
نفس شود وقف باشد و چون وقف شود باز از آخر سورة ابتدا باید کرد مثلاً چنانچه
گویند وانصرنا على القوم الكافرين الم الله و یا خود در ابتداء سورة بسم الله
بباید گفت از برای آنکه همه قرا بر آن متفق اند که در ابتدا کردن اول سورتها
بسم الله می باید کرد غیر سورة توبه چنانکه یاد کردیم والسلام باب در بیان
مخارج و صفات حروف بدانکه همه قرا بدین متفق اند که همزه و ها
از اقصای حلق است و ع و ح از وسط حلق است و غ و خ از ادنای
حلق است و ق از اقصای لسان است و آنچه در برابر وی است از حنک
و ک از زیر اقصای لسان است و از سفل حنک و ج و ش و ی از میان
کام و زبان است و ض از حافه و اقصای لسان است متصل است با آنچه نزدیک شود به
دندانهای آسیا بعضی از طرف راست گفته اند و بعضی از طرف چپ لیکن بیشتر از طرف چپ گفته اند
و ل از طرف زبان است نزدیک سر و حنک بیرون و بعضی گفته اند که او از ادنای طرف

زبان است تا منتهای طرف زبان و از هر دو یک مخرج لام
مخرج ن است و از هر دو یک مخرج ن مخرج ر است ولیکن ر در پشت
زبان داخل است و ط و د و ت از طرف زبان است و اصول
ثنایای علیا و ظ و ذ و ث از طرف زبان و اطراف ثنایای
علیا و سفلی است و ص و س و ز از طرف ثنایای علیا است
و باطن لب زیرین و ف و ب و م از هر دو لب است فصل بدانکه همه
همه قرا بدین متفق اند که همزه به پنج صفة موصوف است علة و مجهوره
و منفتحه و شدیده و مستعلیه و ب به پنج صفة موصوف است مجهوره
و مستعلیه و منفتحه و شدیده و قلقله و ت بچهار صفة موصوف است
مهموسه و مستعلیه و منفتحه و شدیده و ث بچهار صفة موصوف است
مستعلیه و منفتحه و رخوه و مهموسه و ج به پنج صفة موصوف است
قلقله و منفتحه و مستعلیه و شدیده و مجهوره و ح بچهار صفة
منفتحه و مهموسه و رخوه و مستعلیه و خ بچهار صفة موصوف
است منفتحه و مستعلیه و رخوه و مهموسه و د به
پنج صفت موصوف است منفتحه و شدیده و مستقلة

نسخه: ...

و مستفله و مجهوره و ذ بچهار صفة موصوف است رخوه و مستفله
و مجهوره و منفتحه و ر به شش صفة موصوف است منحرف و
مکرر و منفتحه و مستعلیه و مجهوره بین بین یعنی میان
رخوه و شدیده است و ز به پنج صفة موصوف است صفیر
و منفتحه و مجهوره و رخوه و مستفله و س به پنج صفة موصوف
است صفیر و رخوه و مستفله و مهموسه و منفتحه و ش به پنج
صفة موصوف است و تفشی و رخوه و منفتحه و مستعلیه و مهموسه
و ص به پنج صفة موصوف است صفیره و مستعلیه و مطبقه
و مهموسه و رخوه و ض به پنج صفة موصوف است مستعلیه
و رخوه و مطبقه و مجهوره و مستطیله و ط به پنج صفة موصوف
است قلقله و مطبقه و مستعلیه و مجهوره و شدیده و
ظ به چهار صفة موصوف است مستعلیه و رخوه و مجهوره
و مطبقه و ع به چهار صفة موصوف است منفتحه و مجهوره
و بین بین یعنی بین رخوه و شدیده و غ بچهار صفة موصوف است
مستعلیه و مجهوره و رخوه و منفتحه و ف بچهار صفة موصوف است منفتحه و رخوه و مستفله

مستفله
مستفله

مستفله

و مهموسه و ق به پنج صفة موصوف است منفتحة و مجهوره و مستعلیه و شدیده و قلقله و ك به چهار صفة موصوف است منفتحة و مستفله و شدیده و مهموسه و ل به پنج صفة موصوف است بین بین و مستفله و مجهوره و منفتحة و منحرف و م به پنج صفة موصوف است بین بین و مستفله و مجهوره و منفتحة و غنوی و ن به پنج صفة موصوف است مستفله و بین بین و مجهوره و غنوی و منفتحة و و به شش صفة موصوف است علة و منفتحة و مد و مستفله و مجهوره و رخوه و ه به چهار صفة موصوف است منفتحة و رخوه و مهموسه و مستفلیه و الف به هفت صفة موصوف است علة و مد و هاوی و منفتحه و مستفلیه و رخوه و مجهوره و ی به شش صفة موصوف است منفتحة و مجهوره و علة و مستفله و رخوه و مد و بدانکه و و ی بشرط از حروف مد می خوانند که ما قبل ایشان احیانا باشند و ایشان ساکن باشند یعنی ما قبل و ضمه باشد مثل یقولون و ما قبل ی کسره باشد مثل نستعین و ما قبل الف فتحة باشد مثل شاء و الف هرجز ما قبل مفتوح نیست

و بعضی از رای و یای مفتوح این سه حرف را حرف لین
نیز خوانند از برای نرمی مخرج این حروف اگر واو و یای ما قبل مفتوح باشد
حروف لین خوانند و حروف مد نخوانند مثل سوء و شیئ و نون و
تنوین را بشرط آن غنوی میگویند که ساکن باشند و اظهار نباشند
و با بیان حرف هیم کرده شد و صف اظهار و اخفا و ادغام با غنه و بی غنه را در باب احکام نون و تنوین
و نون ساکن فصل پس السنه شد که حروف مهموسه ده است ح و ث
و ت و ک و س و ف و ش و خ و ص و ه و این حروف در این کلمات
جمع است حَثَتَ کِسُفُ شَخْصِه و نوزده حروف باقی
مجهوره است از برای انکه ضد مهموسه مجهوره است و حروف شدیده هشت
است الف و ج و د و ت و ک و ق و ط و ب و این حروف
در اَجَدَتَ کقطب جمع است و حروف رخوه شانزده حرف
است و این شانزده حرف آنست که غیر حروف شدیده
است و غیر بین بین پنج حرف است ع و م و ر و ن و ل
و این حروف در عمر نل جمع است و حروف مطبقه
چهار است ص و ض و ط و ظ و بیست و پنج حرف باقی منفتحه

رست از برای آنکه ضد مطبقه منفتحه است و حروف مستعلیه
هفت حرف است قٓ و ظٓ و خٓ و صٓ و ضٓ و غٓ و طٓ قِظْ خُصَّ
ضَغْطٍ جمع است در بیت و دو حرف باقی مستفله است و حروف
مده سه است وٓ و یٓ و آ و حروف صفیر سه است صٓ و سٓ و زٓ و
حرف تفشی یک حرف است و آن شٓ است و منحرف دو حرف
است و آن رٓ و لٓ است و حرف مکرر یکحرف است و آن رٓ است
و حرف مستطیل یکحرف است و آن ضٓ است و حرف هاوی یکحرف
است و آن الف است و حروف علت چهار حرف است ءٓ و الف و
وٓ و یٓ و این حروف درین کلمه جمع است ءاوی و حروف قلقله پنج
حرف است قٓ و طٓ و بٓ و جٓ و دٓ و این حروف در قُطْبُ جَدٍّ جمع است

فصل بدانکه حروف مهموسه را از برای آن حروف مهموسه می گویند
که آن حروف ضعیف است و بر وی تکیه نمی توان کرد و آواز با آن حرف
میرود چنانکه گوی آج و بدانکه در وقت اداکردن حرف همزه در اول
ورسه باید آورد تا نیک درست شود مخرج و صفات
حرف چنانکه گوئی آث و حروف مجهوره را از برای

آن حروف مجهوره میگویند که آواز بر او بسته میشود و در وقت
گفتن از قوت آن حرفها دم بر وی کشیدن نتوان کرد و آواز
بآن حروف قوة رستن ندارد چنانکه گوئی آق و حروف غنوی را
از برای آن غنوی میگویند که آواز از حروف محصور است در خیشوم
مثل آواز بمو تر چنانکه گوئی من نزل و حروف رخوه را از برای
آن رخوه میگویند که در گفتن آن آواز با آن توان کشیدن نفس
باز نسته ندارد و آواز با آن حروف میرود چنانکه گوئی آث و
حروف شدیده را از برای آن حروف شدیده میگویند که
در مخرج سخت میشود و در گفتن آواز با آن کشیده نشود و از غایت
قوت تکیه بر آن حرفها میشود چنانکه گوئی آت و حروف
منفتحه را از برای آن حروف منفتحه میگویند که در وقت گفتن آن حروف
گشاده است میان زبان و کام بالا می افتد و کام بالا را نمی پوشاند چنانکه
گوئی آف و حروف مطبقه را از برای آن مطبقه میگویند که زبان چون طبق
میشود و در وقت گفتن و کام بالا را که برابر اوست می پوشد چنانکه گوئی آظ و
حروف مستعلیه را از برای آن حروف مستعلیه میگویند که در وقت گفتن آن

حروف زبان میل بالا نمی کند چنانکه گوئی آع و حروف مستعلیه را
ازبرای آن حروف مستعلیه میگویند که در وقت گفتن آن حروف زبان بالا
میپرد چنانکه گوئی آط و حروف بین بین را ازبرای آن حروف بین بین
میگویند که نه چنان سخت است که حروف شدیده و نه چنان سست است
که حروف رخوه و اندک آواز زبان بتوان کشید چنانکه گوئی اد و حروف
مد را ازبرای آن حروف مد میگویند که آواز بآن حروف کشیده میشود
مثل جاء و سوء و جيء و حروف صفیر را ازبرای آن حروف
صفیر میگویند که در وقت تلفظ کردن بدان حروف و تکیه کردن بدانها
آواز از زبان کشیده میشود چنانکه گوئی آز و حروف تفشی را
ازبرای آن تفشی میگویند که در وقت گفتن این حروف لب
از هم باز میشود چنانکه شکر از هم باز میشود و در آب دور و به یکدیگر
است چنانکه گوئی آش و حروف منحرف را ازبرای آن حروف
منحرف میگویند که در وقت گفتن میل میکند بسوی کنار زبان و سر زبان
در گفتن آن کج میشود چنانکه گوئی آل و آر و حروف تکرر را ازبرای این حرف
میگویند که در مخرج دوباره گفته میشود مثلا گوئی آر زبان از مخرج خود بر میخیزد

و یا رسے تفشیہ چنانکہ گوی ا د و حروف مستطیل را از برای ان

مستطیل گویند که در گفتن درازی دارد چنانکه گوئی ا ض و حروف حادی را

از برای ان ها و میگویند که آواز او را تشبع میشود و هوای کند در دهن چنانکه گوئی

آ آ و و حروف علة را از برای اعتدال الحروف حروف علة میگویند و حروف

مستعلیه را از برای آن حروف قلقلة میگویند که چون آن حروف را ساکن

کرده شد در مخرج بجنبند و دران تیزی یافته شود از غایت قوت

الحروف چنانکه گوی اق باب در بیان اظهار و ادغام

لام ال در حروف تهجی بدانکه قرا بدین متفق اند که چون

لام ال با یکی از چهارده حرف واقع شود اظهارش باید کرد با همزه و

بَ و جَ و حَ و خَ و عَ و غَ و فَ و قَ و کَ و مَ و وَ و هٰ و یَ

با همزه مثل آلآن و با بَ مثل البیوت و با جَ مثل الجاهلین و با حَ مثل الحی

و با خَ مثل الخوف و با ع مثل العلم و با غ مثل الغنی و با ف

مثل الفساد و با ق مثل القارعة و با ک مثل الکنوز

و با م مثل المائدة و با و مثل الولایة و با ه مثل

الهالکین و با ے مثل الیسری و چون با یکے

با یکی ازین چهارده حرف واقع شود ادغام باید کرد و آن ت و ث
و د و ذ و ر و ز و س و ش و ص و ض و ط و ظ و ل و ن و با تْ مثل
التَّائبون و با ثْ مثل الثَّوب و با دْ مثل الدَّواب و با ذْ مثل الذَّنب
و با رْ مثل الرَّحیم و با زْ مثل الزّینة و با سْ مثل السَّیّئات و با شْ
مثل الشَّیطان و با صْ مثل الصّالحین و با ضْ مثل الضّالین و با طْ مثل
الطّیّبات و با ظْ مثل الظّالمین و با لْ مثل اللّیل و با نْ مثل النّاس

باب در احکام نون ساکن و تنوین در حروف تهجی

بدانکه همه قرّا برین متفق اند که چون نون ساکن و یا تنوین
با یکی از شش حروف حلق واقع شود اظهار باید کرد با
ء و ه و ع و ح و غ و خ نون ساکن با همزه مثل مَنْ آمَنَ و تنوین
مثل سلطانٌ اثیم و نون ساکن با ه مثل ینهی و تنوین مثل
قومٌ هاد و نون ساکن با ع مثل مَنْ عَلِم و تنوین مثل
حکیمٌ علیم و نون ساکن با ح مثل مَنْ حرّم و تنوین علیمٌ
حکیم و نون ساکن با غ مثل لم یکن غنیا و تنوین
مثل عزیزٌ غفور و نون ساکن با خ مثل مَنْ خاف و تنوین

حروف حلقی شش بود وای نور عینین
ها و همزه خا و حی و عین و غین

مثل علیم خبیر و نون با ب واقع شود قلب باید کرد ن میم و
نون ساکن با ب مثل کمن باب و تنوین مثل شم بکم و چون یکی از پانزده
حرف واقع شود اخفا باید کرد با غنه با ت و ث و ج و د و ذ و ز و س
و ش و ص و ض و ط و ظ و ف و ق و ک و نون ساکن با ت
مثل من تاب و تنوین مثل قانتات تائبات و نون ساکن با ث مثل من
ثقلت و تنوین مثل شهابا ثاقبا نون ساکن با ج مثل من جوع و تنوین من
سوء جنفا و نون ساکن با د من دینکم و تنوین مثل الهة دون الله
و نون ساکن با ذ مثل من ذلکم و تنوین مثل سکینا ذا مقربة و نون ساکن
با ز کمن زین و تنوین مثل مبارکة زیتونة و نون ساکن با س مثل من
سبیل و تنوین عابدات سائحات و نون ساکن با ش مثل فمن شاء
و تنوین مثل شیء شهید و ن ساکن با ص مثل و لمن صبر و تنوین
مثل ریح صرصر و ن ساکن با ض مثل من ضل و تنوین مثل مکانا ضیقا
و نون ساکن با ط مثل طین و تنوین مثل بلدة طیبة و نون ساکن با
ظا مثل من ظلم و تنوین مثل ظلا ظلیلا و ن ساکن با ف مثل انفسکم
و تنوین مثل صفا فاذا اجرات و ن ساکن با ق مثل من قوم و تنوین

مثل کُنتُم فِیهِ و نون ساکن با ک مثل مِن کانَ و تنوین ظَلُوم کَفّار
و چون با و و ر واقع شود و یا خود با لام ادغام باید کرد بی غنه ون ساکن
با ر مثل مِن رَبِّهِم و تنوین مثل غَفُورٌ رَحِیم و ن ساکن با لام مثل مِن لَدُنهُ
و تنوین مثل یَومَئِذٍ لِخَبِیر و چون با میم و یا ن واقع شود ادغام
باید کردن با غنه نون ساکن با م مثل مِن مَسَدٍ و تنوین مثل مَاءٍ
مَسکُوب و ن ساکن با ن مثل مِن نَشاء و تنوین مثل نُورًا نَهدِی
و چون با و یا ی واقع شود ادغام باید کرد با غنه ولکن بروایت خلف
بی غنه ن ساکن با و مثل مِن وَالٍ و تنوین مِهادًا وَالجِبال و ن ساکن
با ی مثل مَن یَشاء و تنوین مثل قِیامٌ یَنظُرُون و چون ن ساکن و واقع شود
با و و یا خود با ی در یک کلمه باتفاق قراء اظهار باید کرد چون اَلدُّنیا و قِنوانٌ
و بُنیانٌ و بدانکه چون میم ساکن با ب و یا خود با ف یا و واقع
شود نیک احتیاط باید کرد تا میم ساکن بیکی ازین سه حرف ملتبس
نشود و میم ساکن با ب مثل وَالَّذِینَ هُم بِآیاتِنا یُوقِنُون و با ف مثل
یَمُدُّهُم فِی طُغیانِهِم و با و مثل اَموالَکُم و وَ با نیم دارد و احیم با ب و ر
سان ادغام ذال اذ و دال قد و تاء تانیث و لام

قل و لام بل و هل بدانکه همه قرا این متفق اند که دال را
در ذال و ظا ادغام می باید کرد مثل اذ ذهبت و در ظا مثل اذ
ظلمتم و دال قد در دال و طا ادغام می باید کرد در دال
مثل قد دخلوا و در تا مثل کانت تاتیهم و در دال مثل اثقلت
دعوا الله و در طا مثل وقالت طائفة و لام قل و لام بل
و هل در را و لام ادغام می باید کرد و لام قل در را مثل
قل ربی و در لام مثل قل لا اعلم و لام بل در را مثل بل ربکم و
در لام مثل بل لا تکرمون و لام هل در لام مثل هل لکم
و لام هل در را در قرآن نیامده است و لکن در غیر قرآن
مثل هل رایت رنگ باشد باب در بیان ادغام
دو حرف از یک جنس و ادغام دو حرف از یک مخرج
بدانکه همه قرا این متفق اند که چون دو حرف بهم رسند از یکجنس حرف اول
ساکن باشد حرف اول را در دوم ادغام باید کرد مثل فما عصوا و کانوا
ربوا و قلوبهم و اذ و آووا و نصروا و یعلمهم ما لم تکونوا و اذ ذهب بکتابی [illegible]
است که حرف اول از حروف مد نباشد و اگر از حروف مد باشد

باتفاق

باتفاق قرا اظهار باید کرد مثل قالوا و اقبلوا و انوک الذی

یصفون و چون دو حرف باهم رسند از یک مخرج در یک کلمه حرف اول ساکن

باشد باتفاق قرا ادغام باید کرد مثل و قد عدتکم و فرطت

و احطت باب در بیان ترقیق و تغلیظ لام الله

بدانکه همه قرا بدین متفق که چون ما قبل لام الله مکسور باشد

لام الله را بترقیق باید گفت مثل بالله و لله و من دون الله

و فی دین الله و چون مفتوح باشد یا مضموم بتغلیظ می باید

گفت مثل ان الله و وجه الله و یعلمه الله و غیر الله

و امر الله باب در بیان ترقیق و تفخیم را راست که در قرات

باشد بدانکه همه قرا بدین متفق اند که چون را مفتوح باشد یا مضموم

بتفخیم باید خواند مثل الرحیم و ربنا و ربکم و ربی و اذ یا بنون

و ترون و دهیا نا و شکور و بحما و نو و کم و غفور و الصد

فاما اگر بعد از یا ساکن باشد مثل مبرکت السموات و قدیرو

خیرا و طیرا و الطیر ورش را ترقیق باید کرد و حیان کرا و را و وجه

موافق باقی قرا و ترقیق بر خلاف ... و اگر بعد از کسره باشد مثل کافرون تبصرون

ذا لا خیره و الخصرات هم ورش را ترقیق باشد بشرط آنکه کسره
در کلمه و باقی قراء تفخیم است و اگر ساکن فاصله باشد میان کسره و را مثل
سحرا و ذکرا باکبیره ورش اعتبار نکرده است و بترقیق گفته است و باقی
قراء بتفخیم لکن اگر آن ساکن فاصله باشد میان کسره و را از حروف
استعلا بود بتفخیم باید گفت باتفاق قراء چه ورش و چه غیر ورش مثل
مسکر و مصرا و اصرهم و فطرت الله فاما اگر خ باشد ورش را بترقیق
باشد و باقی قراء را تفخیم مثل علی اخراجکم و ورش را در ارم و الفجر
و در کلمات اعجمی چه ابراهیم و اسرائیل و عمران و در دیگر مثل
ضرارا و فرارا تفخیم است موافق باقی قراء و در البشرر ترقیق است
و در و المرسلات و چون رای منصوب و منون و ما قبل او مکسور
باشد و ساکن فاصله باشد میان کسره و را مثل ذکرا و سترا
و حجرا و صهرا ورا دو وجه است تفخیم موافق باقی قراء و ترقیق
بر خلاف ایشان و لیکن بیشتر اهل اداء از وی بتفخیم روایت
کرده اند و این وقتی است که رای مشدد نباشد و یا
نبود ما قبل رای ساکن که اگر مشدد باشد مثل سرا

دیاوز

و یا خود ما قبل او یا ساکن باشد مثل بصیرا و خبیرا و قدیرا
ورش را بترقیق باشد و باقی قرا بتفخیم و اگر بعد از راء حروف
مستعلیه باشد مثل صراطا و الصراط و اعراضهم باتفاق قرا بتفخیم باید گفت
آن را را چه ورش و چه غیر ورش و این معلوم میشود که قرائت
بقیاس تعلق ندارد و همه قرا برین متفق اند که چون رای
مکسور باشد بترقیق می باید گفت هرچند که کسره اصلی باشد
و یا خود عارضی مثل الرجال و غیرکم و یسیرکم و من بشر
و القدر فی الف شهر و انذر الناس و بشر الذین

فصل

بدانکه همه قرا برین متفق اند که چون را ساکن باشد و ما قبل
او مفتوح باشد یا مضموم بتفخیم می باید گفت مثل و الارض
و المریم و قریة و مرفقکم ذکر سته و ارکبوا و برها و قرآنا
و مرصدین و اگر ما قبل رای مکسور باشد و کسره اصلی باشد و
بعد از وی حرف مستعلیه نباشد را بترقیق باید گفت مثل فرعون و شرعة
و الفردوس و اولی الاربة و اگر بعد از وی حرف مستعلیه بود و ما قبل کسره
اصلی باشد هرچند که آن کسره ما باشد را بتفخیم باید گفت مثل قرطاس و ارصادا

فِرْصَادٍ و لَبِالْمِرْصَادِ و فِرْقَةٍ ولكن در سوره شعرا در فِرْقٍ كالطود قرا را دو
وجه است ترقيق و تفخيم و اگر ما قبل را كسره عارضى باشد يا خود منفصل باتفاق
قرا بتفخيم بايد گفت هر چند كه بعد از حرف استعلا نباشد مثل ارجعوا ام ارتابوا و ارجعي و ارجع
وكم ارتابوا وان ارتبتم و ذريتهم الذي ارتضى رب ارحمهما و رب
ارجعون و همچنين اگر ما قبل را متحرك به كسره باشد منفصل آن مر را بتفخيم بايد
گفت باتفاق قراء و ورش و چه غير ورش مثل الحكم ربك ثم بربكم و برسول الله
و برب العلمين فصل اگر چون وقف كنند بر را باتفاق قرا بتفخيم بايد گفت
اگر وقف بسكون باشد يا باشمام هر چند كه را مكسور باشد يا مضموم يا مفتوح مثل القدر
و شهر و امر و الا النار و الابصار و الامر الفد و الكفور
و كفور و الاكبر و اين وقتى است كه را بعد از ياى ساكن باشد و
بعد از كسره حرف ممال بين بين نباشد كه اگر بعد از يا ساكن يا بعد از كسره
باشد باتفاق قرا بترقيق باشد مثل خبير و الخبير و قدير و بصير و الطير و خير
و من مذكر و ساحر و منذر و الدوائر و فرق نيست كه اگر ميان كسره و را حرف
ساكن فاصله باشد مثل سحر و بكر بشرطى كه آن ساكن از حروف استعلا باشد به
تفخيم بايد گفت مثل مصر و عين القطر و اگر را بعد از حروف

ممال

ممال باشد و یا خود بین بین یعنی میان فتحه و اماله بهر طریق که
وقف کنند را بترقیق باید گفت مثل عَذَابَ النَّارِ و اِذْ هُمَا فِی
الْغَارِ و الْاَبْرَارِ و لیکن قراء کسائی که ایشان را اماله نیست و بین
بین نیز نیست اگر بسکون وقف کنند بتفخیم باید گفت و اگر بروم وقف کنند
بترقیق باید گفت از برای آنکه همه قرا بدین متفق اند که رای مکسور را
در وصل بترقیق می باید گفت چنانکه بیان کرده ایم و بدانکه روم را حکم وصل
است و اشمام را حکم سکون و موضع روم و سکون و اشمام را بیان
خواهیم کرد در باب بیان وقف باب در بیان وقف بدانکه
قراء ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی وقف بدو نوع است سکون و اشمام
در روم بعضی از نافع و ابن کثیر و ابن عامر چنین روایت کرده اند که ایشان
جز بسکون وقف نکرده اند و لیکن بیشتر اهل ادا چنین روایت کرده اند
که قراء ایشان نیز وقف به سه نوع است بسکون و اشمام و روم و هر یکی را
موضعی است بیان کنیم بدانکه وقف بسکون در مضموم و مرفوع و مجرور و
داخل است و وقف با اشمام جز در مرفوع نیست و وقف بروم جز در مرفوع
و مجرور نیست پس در مفتوح بیک نوع وقف توان

کردن بسکون مثل مسلمین و کافرین و عالمین و در مضموم بسه نوع وقف
توان کرد سکون و اشمام و روم مثل نستعین و قدیر و بصیر
در مکسور بدو نوع وقف توان کرد بسکون و روم مثل یوم الدین و الناس
و حمید فصل وقف بسکون آنست که حرف آخر کلمه را ساکن کردانند و قطع النفس
کنند و وقف باشمام آنست که حرف آخر کلمه را ساکن کردانند و بعد از سکون
لبها را فراهم آورند و وقف بروم آنست که اشارت کنند بحرکت حرف آخر
کلمه باواز خفی و بعضی اهل ادا چنین روایت کرده اند که در های ضمیر
که بعد از حرف مکسور باشد مثل بهٖ یا خود بعد از حرف مضموم باشد مثل
لا تأخذه و یا خود بعد از یای ساکن که ما قبل آن مکسور باشد مثل فیه
و یا خود بعد از واو ساکن که ما قبل آن واو مضموم باشد مثل فاحذروه
بروم و اشمام وقف نتوان کرد و بعضی دیگر چنین روایت کرده اند
که وقف توان کرد و بدانکه در های تانیث مثل الصلوة و الزکوة و المغفرة
و الاخرة و هم جمع مثل انتم و منهم و علیهم و علیکم و حرف که عارض
شکل باشد مثل و انذر الناس و بشر الذین باتفاق قرا روم و
اشمام نیست و بدانکه چون بر کلمه وقف کنند که آخر آن کلمه ساکن

باشد جز بسکون وقف نتوان کرد چنانکه باشد مثل و انذرهم
دلقا و نذا و در رحیم و چون بر کلمه وقف کنند که آخر کلمه منصوب و منون باشد
جز این وقف نتوان کرد که تنوین را با الف بدل کنند مثل احدا و علیما و
غفورا و شکورا و مانند این **فصل** بدانکه همه قرا بدین متفق
اند که جز بر آخر وقف نتوان کرد پس اگر کسی بر میان کلمه وقف کند
جائز نباشد و هر چیز که در کتاب مصحف پیوسته نوشته باشد و یک قرا
یک کلمه است مثل فسیکفیکهم و خلقکم و نیز فاسقیناکموه بشرط آنکه بر رسم
کتابت وحی نوشته باشد پس باید که رسم کتابت را نیک رعایت
و متابعت کنند و بر قاعده او وقف کنند مثلا اگر بکلمه وقف کنند که موضع
وقف نباشد از برای ضرورت وقف کنند و باز ابتدا کنند مثلا چنانکه بر
رایت وقف کنند ت را ساکن گردانند و باز ابتدا کنند و رایت
الناس چون بر الناس وقف کنند سین را ساکن گردانند و باز
ابتدا کنند که الناس یدخلون و همچنین تا بموضع وقف تا خطا نباشد از
برای آنکه بسیار کس در وقف کردن خطا می کنند چنانکه افواجا وقف میکنند
و تنوین را با الف بدل کنند و باز ابتدا می کنند که افواجا فسبح و در بین

خطای عظیم است پس باید که چون بر مثل افواجا وقف کنند تنوین را
با لف بدل کنند و باز ابتدا کنند که افواجا فسبح از برای آنکه موضع وقف نیست
و چون بر فسبح وقف کنند باز ابتدا کنند که فسبح بحمد ربک واستغفره بسبب آنکه
کان ابتدا باید کرد **فصل** بدانکه در وقف کردن بعضی قراء اختلاف است
بیان کنیم بدانکه های تانیث آنست که در وقف ها شود و در وصل تا و در هر موضع
که های تانیث را بتای دراز نوشته باشند بقراءت ابن کثیر و ابی عمرو و کسائی
بها وقف باید کرد و به قراءت باقی قراء بتا و بر یا ابت در همه قرآن
بقراءة ابن کثیر و ابن عامر بها وقف باید کرد و بقراءة باقی قراء بتا
و بر کاین در همه قرآن بقراءت ابی عمرو بر یا وقف باید کرد چنانکه کو
وکای و بقراءت باقی قراء بر نون چنانکه کوی وکاین و بر ولات حین
و بر افرءیتم اللات بقراءة کسائی بها وقف باید کرد چنانکه کوی ولاه
و افرءیتم اللاه و بقراءت باقی قراء بتا و بر ذات بهجة بقراءة کسائی بها وقف
باید کرد چنانکه کوی ذاه و بقراءت باقی قراء بتا و بر هیهات بقراءت
کسائی در روایت بزی بها وقف باید کرد و بقراءت باقی قراء بتا و در
فمال هولاء در سورة النساء و مال هذا الکتاب در سورة الکهف و مال

و مال هذا الرسول در سوره فرقان فمال الذین در سوره المعارج
بقراءة ابو عمرو بر با وقف باید کرد چنانکه گوئی فما و بقراءة باقی قرا
بر لام چنانکه فمال و از کسائی دو روایت است یکی موافق ابو عمرو
و یکی موافق باقی قرا و بر ایها المؤمنون در سوره النور و یا ایها
الناس در سوره زخرف و ایها الثقلان در سوره رحمن بقراءة
ابو عمرو و کسائی بر ایها وقف باید کرد بالف و بقراءة باقی قرا
ایه بغیر الف و بر ویکان الله بقراءت ابی عمرو بر ک وقف باید کرد
چنانکه گوئی ویک و بقراءة کسائی بر ی وقف باید کرد چنانکه گوئی وی
و بقراءة باقی قرا بر نون چنانکه گوئی ویکان و بر ویکانه بقراءة ابی عمرو
بر ک وقف باید کرد و بقراءت کسائی بر ی وقف باید کرد و بقراءت باقی قرا
بر ه چنانکه گوئی ویکانه و بر ایا ما تدعوا در سوره بنی اسرائیل
بقراءت حمزه و کسائی ایا وقف باید کرد و بقراءت باقی قرا ایا ما و بر علی وادی
النمل بر قراءة کسائی بر ی وقف می باید کرد چنانکه گوئی علی وادی و بقراءة باقی قرا
بغیر ی چنانکه گوئی علی واد و در یوم ینادی در سوره ق بقراءة ابن کثیر وقف بر ی می باید کرد چنانکه
گوئی ینادی و بقراءة باقی قرا بغیر ی چنانکه گوئی ینا و یک روایت دیگر از ابن کثیر

مع

دانست که او نیز بعضی مواضع وقف کرده است و در سوره ادم تیهیا
و بقرائت حمزه و کسائی برسم وقف می باید کرد و بقرائت باقی
قرا بغیری بدانکه درین موضعها خود وقف نیست و لکن اگر ضرورتی
باشد مثل آنکه نفس یاری ندهد که آیت بموضع وقف رساند وقف
باید کرد و باز اعاده کرد چنانکه بیان کرده شده است باب
در بیان مد و قصر بدانکه همه قرا بدین متفق اند که چون حروف مد
بهمزه یا حرف ساکن واقع شود مد می باید کشید مثل جاء و جیء
و سوء و دابة و صافین و لام و میم و صاد و لکن در مد عارض
همه قرا را سه وجه است مد طویل و مد متوسط و قصر و در مد منفصل
بقرائت ابن کثیر و قرائة ابی عمرو از روایت سوسی مد نباید
کشید و قالون را از نافع و دوری را از ابی عمرو دو وجه است مد
و قصر و بقرائت باقی قرا می باید کشید و قدر آن در یک قسم دیگر
نوع است بیان کنیم مد عارض است و این جایی باشد که بعد از حرف مد
ساکن باشد که بسبب وقف ساکن کرده باشند مثل الله تا جمع در رحیم
و نستعین و المفلحون و دیگر مد منفصل است و این در دو کلمه باشد چون مد

در شد

و در آخر کلمه اول و همزه در اول کلمه دوم مثل بما انزل و فی آیاتنا و
امره الی و دیگر مد اصل است و این در حرف آخر اصلی باشد مثل جآء و شآء
و همه قرا در کشیدن این مد متفق اند و دیگر مد بنیه است و این مد در سوا
همزه ممدوده می باشد مثل دعآء و ندآء و همه قرا در این مد متفق اند و دیگر مد
تمکین است و این در وسط کلمه می باشد مثل اولئک و الملئکة و همه قرا
در این مد نیز متفق اند و دیگر مد لازم است و این در حروف تهجی
می باشد در اول سورتها در هفت حرف لام و میم و صاد و
قاف و سین و کاف و نون و همه قرا در این مد نیز متفق اند و در
باقی حروف که در اول سورتها است مثل الف و را و طا و ها
و حا و یا مد نیست و لکن در عین همه قرا دو وجه است مد طویل و
متوسط و دیگر مد فرق است و این جائی باشد که همزه استفهام
بر اول الف لام تعریف در آید مثل آلان و آلذکرین و همه قرا
در این مد نیز متفق اند و دیگر ورش است و دیگر از همه قرا آنست که درین مقصر و تسهیل
نیز خوانند و مد آنکه هر جا که بعد از حرف مد همزه را التسهیل کنند یا ابدال یا اسقاط
قصر نیز جائز باشد چه روایت هر قاری که او را التسهیل باشد یا ابدال یا اسقاط

مثل وَاللّائی ورش را و جاءَ امرنا قالون و بزی و ابی عمرو را و بیان
حمزه و هشام را در وقف و دیگر مد عدل است و این جائیست که بعد از حرف
ساکن است که آن ساکن مدغم است مثل شاقّوا الله و اتحاجّونّی فیه
قرّاء درین مد نیز متفق اند و دیگر مد حجز است و این در قرّاء است که میان
میان دو همزه در یک کلمه الف می آرند مثل ءَ آنذرتهم و دیگر مد عوض است عوض
و این در قرأة ابی عمرو است و این جائی می باشد که بعد از حرف مد حرف مدغم
مثل الکتاب بما انزل و فیه هدی و داود و جالوت و دیگر مد بدل
است و این جائی می باشد که بعد از همزه متحرک همزه ساکن است و همزه
همزه ساکن را بحرکت ماقبل بدل می کنند یعنی اگر ماقبل مفتوح باشد بالف
بدل می کنند و اگر ماقبل مکسور باشد بیی بدل می کنند و اگر ماقبل مضموم باشد
بواو بدل می کنند مثل آمن و ایمانا و اوتی و ورش را درین مد سه وجه
است قصر همچون باقی قرّاء و مد متوسط و مد طویل بر خلاف ایشان
و دیگر مد شبه است بمد بدل است و این در قراءة ورش است و این در
وسط و آخر کلمه می باشد مثل شیئین و مثلین و جاء و ورش را درین
مد سه وجه است قصر و متوسط و طول و لیکن در مثل لاذ ما

و مسئولاً که ماقبل همزه ساکن صحیح باشد او را چه قصر است
همچو باقی قرّاء دیگر مدّ مبالغت و این نیز در روایت ورش است
و این جای سیوم باشد که واو و یی ساکن باشد و ماقبل ایشان
مفتوح و بعد از ایشان همزه باشد مثل سوءٍ و سوءة اخیه
و سیّئة و کهیئة الطیر ورش او را درین مدّ دو وجه مدّ متوسط و طول
در وصل و وقف و لکن او را در اذا الموءدة و موئلاً قصر است
و مدّ لین همچون باقی قرّاء و مدّ آنکه چون بعد از واو و یی ساکن ماقبل ایشان
مفتوح باشد و چون ساکن باشد که بسبب وقف ساکن گردانیده باشند همه قرّاء را
سه وجه است چه ورش و چه غیر ورش مدّ طویل و مدّ متوسط و قصر مثل سوء و قریش
و خوف و شیء و صید الطیر و الغیب و لکن اگر از حرف ساکن همزه
باشد ورش را دو وجه است مدّ متوسط و مدّ طویل مثل سوء و شیء
و باقی همه قرّاء را مثل بالحق و بالصبر و مخرج صدق قصر است از برای آنکه
هرچند که بسبب وقف التقای ساکنین است و لکن بعد از حرف مدّ لین ساکن بعد از
حرف مدّ حی باشد تا مدّ آن کشیده و در موضع بعد از حرف مدّ لین نتوان کشید و در مثل
ثبت سیلاً و کسلاً و سبیلاً در وجه او عظیماً و غفوراً همه قرّاء را قصر است از برای آنکه چند

که الف است در وقف بدل از تنوین و لیکن چون التقای ساکنین
نیست یعنی بعد از حرف مد ساکن نیست این مد جایز نباشد و بگفتن این خود
احتیاج نبود از برای آنکه ما موضع مد را بیان کردیم و این مواضع غیر مواضع
مد است پس قصر باشد و لیکن چون بسیار کس درین مواضع مد می کشند این
خطای بس عظیم است از برای آن مکرر و مبالغه گفته شد **فصل** اینکه
مد عارض را از برای آن مد عارض میگویند که بسبب وقف عارض
شده است و در حال وصل ساقط میشود و مد منفصل را از برای
آن مد منفصل میگویند که حرف منفصل است از همزه و مد اصلی را
از برای آن مد اصلی میگویند که الف و همزه در اصل کلمه
است و مد بنیه را از برای آن مد بنیه میگویند که وضع اسمای
صدود و ه را بنا کرده و مد تمکین را از برای آن مد تمکین میگویند
که کشیده می شود از برای گرفتن جای همزه و تحقیق آن از مخرج
خود بیرون می آید و مد لازم را از برای آن مد لازم می گویند
که دایم لازم او است و مد فرق را از برای آن مد فرق میگویند که
فرق میکند میان استفهام و خبر و مد عدل را از برای آن مد عدل

میگویند

میگویند که برابر است با حرکة طبیعی که حرف مد ساکن است و حرف
مدغم که بعد از مد است ساکن پس جمع میان دو ساکن نمی توان کرد که میان
هر دو در آورند تا قایم مقام حرکت باشد و مد حجز را از برای آن
مد حجز میگویند که باز دارنده است میان دو همزه و مد عوض را
از برای آن مد عوض میگویند که بدل از همزه ایست که فای فعل است و همزه
ساکن بعد از همزه متحرک ثقیل است پس همزه ساکن را بحرکة ما قبل بدل میکنند
و مد مشبه مبدل را از برای آن مد مشبه مبدل میگویند که بدل از همزه نیست
مشبه مبدل است و مد امتحان را از برای آن مد امتحان میگویند
که در حقیقت ظاهر کردن واو و یای مد می باید کشید تا خلل بر ایشان واقع نشود و از
برای امتحان ایشان از حروف مد و لین اند و بدانکه مد ورش و حمزه
از مد عاصم طویل تر است و مد عاصم و مد ابن عامر و کسایی طویل تر است از
مد باقی قرا دیگر و روایت دیگر آنست که مد قالون از نافع و دوری از عمرو
نیز از مد ابن کثیر و سوسی طویل تر است و بدانکه هر چیز که قاری را از دانستن آن
چاره نیست همه درین کتاب کامل التجوید گفته و نوشته در شهر هرات در ماه ربیع
الاول سنه ثلث و سبعین و سبعمائة و بدانکه هر چند که این کتاب را بغایت [illegible]

بتفصیل انشان بیان کردیم تا وقتی که پیش استاد فاضل بحث نذارند
ازین چندان حظ و فائده نتوانند گرفت از برای آنکه علم قرائت
تعلق بسماع دارد و پس باید که این کتاب را پیش استاد فاضل
خوانند تا نیک بدانند و ما در اول کتاب گفته ایم که استاد
فاضل کیست پس باید که چنان استاد بجویند و از و قرآن
بیاموزند تا از آن کسان باشند که رسول الله صلی الله علیه
و علی آله و سلم در حق ایشان فرمود که خَیْرُکُمْ مَنْ
تَعَلَّمَ الْقُرْاٰنَ وَعَلَّمَهُ صَدَقَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ *

تمت الکتاب کامل التجوید در علم قرائت فی سابع محرم الحرام سنه
تسعة و ثمانین و مائتین و الف مضت من الهجرة النبویة علی
هاجرها الصلوات و التحیات و التسلیمات و غفر الله لکاتبه محمد
عیسی و لوالدیه و احسن الیهما و الیه و لطالبه فی مطبع محمد مرزا
خان خصاله حمیدة و اشفاقه عمیمة و نظیره فی حسن الاخلاق
عدیم لا زال ظل عاطفته ممدودا

بدانکه هاءات تانیث که در رسم کتابت قرآن بصورت تاء نوشته
اند پنجاه و دو جا است بل پنجاه و سه و غیر این پنجاه و سه موضع در جمله قرآن به ها نوشته
و پنجاه و سه اینست که ذکر کرده میشود اول آنکه هر جا که لفظ رحمت در قرآن است
بها است آن هفت جا که بتا است در سوره بقره اولئك يرجون رحمت الله
و در اعراف ان رحمت الله قريب و در سوره هود رحمت الله وبركاته
و در سوره مریم ذكر رحمت ربك و در سوره روم الى آثار رحمت الله
و در سوره زخرف دو جای اهم يقسمون رحمت ربك ورحمت ربك و اما نعمت
همه جا در قرآن بها است الا یازده موضع که بتا است در آل عمران نعمت الله
عليكم اذ كنتم اعداء و در سوره مائده نعمت الله عليكم
اذ هم و آن در موضع است در مائده و سوره ابراهیم نعمت الله كفرا
و هم در سوره ابراهیم وان تعدوا نعمت الله و در سوره نحل سه موضع
است وبنعمت الله هم يكفرون يعرفون نعمت الله واشكروا نعمت الله
و در سوره لقمان في البحر بنعمت الله و در سوره فاطر اذكروا
نعمت الله و در سوره طور بنعمت ربك اما امراة بها است الا هفت
موضع که بتا است در آل عمران اذ قالت امرات عمران و در سوره یوسف دو جا امرات العزيز

شد او ده و امرات العزیز الان و در قصص امرات فرعون و در تحریم

سه جای امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون و اما سنت

پنج جا بتا است در انفال سنت الاولین و در فاطر سه موضع سنت

الاولین سنت الله تبدیلا سنت الله تحویلا و در حم المؤمن سنت الله التی

قد خلت در حم سوره و اما کلمه چهار جای بلکه پنج جای بتا است در انعام کلمت

ربک علی الذین آمنوا در اول سوره یونس کلمت ربک علی الذین فسقوا اخلاف

است و در سوره مومن کلمت ربک بتا است و اما لعنت در آل عمران

فنجعل لعنت الله بتا است و در نوران لعنت الله بتا است و در سوره یوسف

آیت للسائلین بتا است و غیابت الجب و موضع در یونس بتا است و در هود بقیت

الله بتا است و در عنکبوت آیت من ربه بتا است و در روم فطرت الله

بتا است و در قصص قرت عین بتا است و در فاطر علی بینت منه بتا است

و در سبا فی الغرفت آمنون بتا است و در حم سجده من ثمرت بتا است

و در دخان شجرت الزقوم بتا است و در مجادله معصیت الرسول دو موضع

بتا است و در واقعه و جنت نعیم بتا است و در تحریم و مریم ابنت عمران

بتا است و در مرسلات جمالات صفر بتا است فقط تمت

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت
ثخذ ضظغ

ا ب ج د ه و ز ح ط ی
نافع قالون ورش ابن کثیر البزی قنبل ابوعمرو الدوری السوسی

ک ل م ن س ع ف
ابن عامر ہشام ابن ذکوان عاصم ابوبکر حفص حمزہ

ص ق ر ش ت ث خ
خلف خلاد کسائی ابوالحارث دوری عاصم وحمزہ وکسائی (الکوفیون)

ذ ض ظ غ ش
غیر نافع کوفیین وابن عامر کوفیین وابن کثیر کوفیین وابوعمرو حمزہ وکسائی

صحبه صحاب عم سما
حمزہ وکسائی وابوبکر حمزہ وکسائی وحفص نافع وابن عامر نافع وابوعمرو وابن کثیر

حق نفر حرمی حصن
ابن کثیر وابوعمرو ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر ابن کثیر ونافع الکوفیون ونافع

اسامی ماههای پارسی که بر فصول چهارگانه منقسم کرده می
کردد و نامهای پارسی یکرده درین مثال

ربیع	**صیف**
فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه	تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه
خریف	**شتاء**
مهر ماه آبان ماه آذر ماه	دی ماه بهمن ماه اسفندار ماه

یکسال برین چهار فصل منقسم شده است هر فصلی سه ماه دارزین یکرده و نوروز جلالی که اکنون معتبر است در عهد سلطان ملکشاه انار الله برهانه حدا و بصنعت علم نجوم وضع کرده اند چون آفتاب باول نقطه حمل رسد اول اعتدال ساعات روز و شب مقابل و آغاز اختفای قوای صالی تکند و بعده سیصد و شصت و پنجروز و نهم ازین نقطه حمل رسم کند و در تقویم سال که پنجروز نویسند مسترقه خوانند و سالیکه ششروز نویسند کبیسه آن پنجروز نیست که از سیصد و شصت روز ماههای دوازده گانه پارسی می باشد باول فروردین پارسی اول نوروز و فصل ربیع باشد چه بروج که آفتاب دران سیر میکند در قرب و بعد می نماید برین چهار فصل که ماههای پارسی برین فصول منقسم باشند یکرده و تاریخ ماههار و می خوانند

ربیع صیف

اذار نیسان ایار حزیران تموز آب

حمل ثور جوزا

از روز اول شب و روز مقابل گردد، روز افزاید

روز افزاید ۱۲

در آخر غایت درازی روز و کوتاهی شب باشد، بعد از آن

سرطان اسد

از اول در جنس نقصان روز آغاز کند و افزونی شب

شب افزاید

سنبله

آخر در جنس مقابل رسد

خریف شتاء

ایلول تشرین الاول تشرین الثانی کانون الاول کانون الثانی

میزان عقرب

اول در جنس شب و روز مقابل گردد

شب افزاید

قوس جدی دلو حوت

آخر در جنس آغاز نقصان شب گشت

اول در جنس نقصان شب آغاز کند و افزونی شب

روز افزاید

آخر در جنس مقابل رسد

رسالة تبعيد الضاد عن صوت الظاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وعلى آله واصحابه المهتدين وانصاره واعوانه المنتصرين اما بعد فيقول الفقير الحقير محمد شاه افضله الله الى ما يرضاه قد تنازع المتنازعون فى زماننا أن الضاد المعجمة هل تقرء بمشابهة الظاء بان يحدث صوتها باشراب صوت الظاء الذالي او تقرا بصوت لا يكون قريب صوت الذال والظاء الذالي كما هو المتوارث بين المسلمين الى هذا الان فى تلاوة القرآن فقال رهط بالاول بوجوه اربعة الوجه الاول ان الضاد والظاء متحدتان فى الصفات كلها سوى الاستطالة فى الضاد فكانتا متحدتين فى الصوت لان اتحاد الصفات يستلزم اتحاد الصوت بالمشابهة المذكورة والوجه الثاني ان الفقهاء قالوا ان الفصل بين الحرفين ان امكن بلا كلفة فسدت الصلوة وان لم يمكن الا بالمشقة كالضاد مع الظاء ففيه اختلاف فذلك يدل على ان الفصل بين الضاد والظاء عسير فذلك يستلزم اتحاد الصوت بالصفة المذكورة والوجه الثالث ان صاحب الرعاية

قال فی الرعایه ان الضاد یشبه لفظها بلفظ الظاء لانهما من حروف
الاستعلاء والاطباق والحروف المجهورة ولولا اختلاف المخرجین
لکان لفظهما واحدا ولم یختلفا فی السمع انتهی والوجه الرابع ان
الامام فخر الدین الرازی قال فی التفسیر الکبیر فی المسائل الفقهیة
فی السورة الفاتحة المختار ان اشباه الضاد بالظاء لا یبطل الصلوة ویدل علیه
ان المشابهة بینهما حاصلة جدا والتمیز عسیر فوجب ان یسقط التکلیف
بالفرق انتهی فهذا قولهم واما قراءتهم فبعضهم قرأ الضاد ظاء مفخمة وبعضهم
ظاء مستطیلة وبعضهم ظاء مفخمة مستطیلة وجهالهم یقرأ بعضهم زا
منقوطة وبعضهم دال معجمة وکل ذلک باطل لا یجوز فی القرآن المجید واصل ذلک
المرض نشأ من روافض العجم فهم اسلافهم فی ذلک الباب وقال الباقون
بالثانی بوجوه اربعة فالوجه الاول ان الله تعالی قال فی القرآن المجید
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون فالایة نص علی ان القرآن محفوظ من
الزیادة والنقصان والتبدل والتغیر من حیث القرآن فلذا قال
فی تفسیر الجلالین والمدارک وغیرهما وانا له لحافظون من التبدل و
التحریف والزیادة والنقص انتهی فلو کان الحق هو الاول لم یکن لنا

من حيث انه قران متواترثا بين الناس العرب والعجم مع انه متوارث

بينهما الى هذا الان من حيث القران فدل على حقية الثانى فان المعتبر

قراءة العلماء الاعلام السابقين من هذه الايام لقوله عليه السلام

لا ياتى عليكم زمان الا الذى بعده شر منه رواه البخارى

والوجه الثانى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقرءوا

القران بلحون العرب واصواتها رواه البيهقى ورزين ذكره فى المشكوة

فالحديث نص على ان الضاد يقرا بصوت العرب والعرب تقرء الضاد

فى القران كما هو المتوارث بالمشابهة المذكورة والوجه الثالث ان الضاد

بالمشابهة المذكورة من الحروف المستهجنة وبيان ذلك ان الشيخ ابن حاجب

قال فى الشافية مخرج المتفرع ظاهر والفصيح ثمانية همزة بين بين ثلثة

ثلثة والنون الخفية والف الامالة ولام التفخيم والصاد كالزاء والشين

كالجيم واما الصاد كالسين والطاء كالتاء والفاء كالباء والكاف كالجيم

والضاد الضعيفة فمستهجنة انتهى فقد ثبت ان الضاد الضعيفة

من الحروف المستهجنة لكن فى انها ما هى فقال فى النظامية شرح الشافية الضاد

الضعيفة اى التى تكون من الضاد والطاء انتهى وقال فى الكفاية شرح

الشافية والضاد الضعيفة بين الضاد والظاء انتهى وقال الجاربردى فى
شرح الشافية على سبيل التقريب فكانت بينهما انتهى وقال فى الرضى شرح
الشافية قال السيرافى انها لغة قوم ليس فى لغتهم ضاد فاذا احتاجوا الى التكلم
بها فى العربية اعتاصت عليهم فربما اخرجوها ظاء معجمة لاخراجهم اياها من طرف
اللسان واطراف الثنايا وربما تكلفوا فى اخراجها من مخرج الضاد فلم يتأت
لهم فخرجت بين الضاد والظاء المعجمتين انتهى فهذه النقول نقول كتب
اللغة نصوص على ان الضاد الضعيفة هى التى تكون بين الضاد والظاء المعجمتين
لكن بقى ما معنى كونها بينهما بحسب الصوت الذاتى والصوت الصفاتى فقلنا ان الثانى باطل
لان صفات الضاد والظاء متميزة سوى الاستطالة فى الضاد كما صرح به امام
القراء الامام الجزرى فى المقدمة المنظومة فى علم القراءة حيث قال
والضاد باستطالة ومخرج ميز وكلها تجى انتهى فلا يجتمع
لكونهما ضدين فانه اذا جاء الاستطالة ذهب عدم الاستطالة
واذا جاء عدم الاستطالة ذهب الاستطالة فلم يمكن اجتماعهما
فلا يكون الا احدهما فلا يتصور ان تكون الضاد بين
الاستطالة وعدم الاستطالة فتعين كونها

بينهما بحسب الصوت الذاتي لكن بقي ما الصوت الذاتي
للظاء حتى يبعد الضاد عن صوت الظاء الذاتي لكونه تكون الضاد ضعيفة
مستعلية مجهورة في القراءة كان انه لا وقد فقلنا ان صفات الذال والظاء
المعجمتين متحدة سوى الاطباق كما صرح به سيبويه وهو امام
ائمة ذلك لفن حيث قال لولا الاطباق في الظاء لكان ذالا انتهى
ذكره في الرضي شرح الشافية فقد تعين ان صوت الظاء هو بعينه صوت
الذال سوى الاطباق لكن بقي ان ذاتية الذال التي يشترك فيها الظاء
اهي من المخرج او من الصفات فنظرنا فوجدناها مجهورة رخوة منفتحة منخفضة ثم
ساكنة كما في الشافية ثم نظرنا فوجدنا العين مشتركة لها في جميع صفاتها
ولم يوجد فيها لائحة من ذاتية الذال فقد علم من ذلك ان ذاتية
الذال من الصوت الذاتي لا من الصوت الصفاتي فلما كان صوت الظاء
عين صوت الذال سوى الاطباق وكان الاطباق مما لا دخل له في ظائية
الظاء سوى الاطباقية لانه وجد في الصاد والطاء المهملتين ثم لم يوجد فيهما
لائحة من ظائية الظاء التي هي عين ذائية الذال فقد علم ان ظائية
الظاء من الصوت الذاتي لا من الصوت الصفاتي فقد ثبت بما ذكر

ان الضاد الضعيفة هي التي تكون بين الضاد والظاء بحسب
الصوت الذالي الذي هو عين صوت الذال بان يشرب من صوت
الظاء والذال الذالي فلذا قال العلامة الزمخشري امام ذلك الفن
في المفصل الضاد الضعيفة اي التي تقرب بالذال والظاء انتهى فاذا
عرفت ذلك فقد عرفت ان الضاد اذا قرأت مشابهة بصوت الظاء والذال
الذالي بان يشرب بعض صوت الظاء والذال الذالي كانت تلك الضاد
ضعيفة مستهجنة محرفة في القراءة والتلاوة وما علينا الا البلاغ المبين
والوجه الرابع ان الضاد بالمشابهة المذكورة من الحروف المتفرعة
المستهجنة وبيان ذلك ان الشيخ ابن الحاجب قال في الشافية ومخرج
المتفرع واضح والفصيح ثمانية همزة بين بين في ثلثة والنون الخفية
والف الامالة ولام التفخيم والصاد كالزاي والشين كالجيم واما القاف
كالسين والطاء كالتاء والفاء كالباء والضاد الضعيفة والكاف كالجيم
فمستهجنة انتهى قال في الكفاية شرح الشافية ومخرج الحرف المتفرع
على هذه التسعة والعشرين واضح لانها تحدث من اشراب بعض
صوت غيره انتهى وقال في الرضي شرح الشافية ومخرج المتفرع واضح

يعني بالمتفرع حرفا يتفرع من الحروف المذكورة تبل باشرابها
صوتا من غيرها انتهى ومثله في الجاربردي شرح الشافية
فلان كون الحرف متفرعا لم يمكن ولم يتصور بغير اشراب بعض صوت
غيره فقد ثبت بالدليل العقلي والنقلي ان الحرف المتفرع ما يحدث
صوته باشراب بعض صوت غيره وقد ثبت ان الضاد الضعيفة
من الحروف المتفرعة فاذا كانت الضاد الضعيفة المستهجنة من الحروف
المتفرعة وكان معنى المتفرعة ان يحدث صوتها باشراب بعض صوت
غيرها فقد ثبت ان الضاد الضعيفة المستهجنة هي التي تحدث
صوتها باشراب بعض صوتي الظاء والذال فاذا قرات الضاد باشراب بعض
الظاء والذال كانت تلك الضاد ضعيفة مستهجنة محرمة في القراءة
والتلاوة فلهذا قال العلامة الزمخشري امام ذلك الفن في
المفصل والباقي مستهجنة فهي الكاف التي كالجيم والجيم التي
كالكاف والجيم التي كالشين والضاد الضعيفة اي التي تقرب الى
الظاء انتهى وقال في غاية البيان للقاضي محمدي وقواعد القران للسمرقندي
وشرح مقدمة الجزري للجوهري ان الضاد اعسر الحروف على اللسان فلهذا عاشها الملكلف

انتهى وقال علي القاري في شرح مقدمة الجزري ليس في الحروف ما
يعسر على اللسان مثله والسنة الناس فيه مختلفة فمنهم من يخرجه ظاء ومنهم من يخرجه
دالا مهملة او معجمة ومنهم من يخرجه طاء مهملة ومنهم من يشبه ذالا ومنهم من يشربه
بالظاء المعجمة لكن لما كان تميزه من الظاء مشكلا بالنسبة الى غيره امر ان يتميز
عنه لفظا انتهى وقال في مضامر الرحمان في علم القراءة لولا الاطباق فيهما لكان الضاد
سينا والظاء تاء والظاء ذالا والضاد دالا انتهى لولا الاطباق في الحروف المنطبقة
وهي اربعة الصاد والضاد والطاء والظاء لكان الصاد سينا والطاء تاء والظاء
ذالا والضاد دالا فقد ثبت بذلك ان الضاد هو الذي لولا الاطباق فيه لكان دالا
كما ثبت بما ذكر ان الظاء هو الذي لولا الاطباق فيه لكان ذالا وان الضاد
الضعيفة المستهجنة هي التي يحدث صوتها باشراب بعض صوت الذال او الظاء
الذالي فقد ثبت بالقران والحديث وكتب الصرف والقراءة ان قول الرهط من
ان الضاد تقرا مشابهة بالظاء بان يحدث صوتها باشراب صوت الظاء الذالي من
وقول الباقين من ان الضاد تقرا بصوت لا يكون قريب صوت الذال والظاء
الذالي حق فالجواب عن الوجه الاول وهو ان اتحاد الصفات يستلزم اتحاد الصوت
بالمشابهة المذكورة ان اتحاد الصفات لا يستلزم اتحاد الصوت بالمشابهة المذكورة

كالجيم والدال المهملة فان صفاتهما من الجهر والشدة والانفتاح والانخفاض
والاصمات والقلقلة متحدة مع ان صوتهما غير متحد بالمشابهة المذكورة وكذلك
الكاف والتاء المثناة الفوقانية فان صفاتهما من الهمس والشدة والانفتاح
والانخفاض والاصمات السكون متحدة مع ان صوتهما غير متحد بالصفة المذكورة
وكذلك الحاء المهملة والثاء المثلثة فان صفاتهما من الهمس والرخاوة والانفتاح
والانخفاض والاصمات السكون متحدة مع ان صوتهما غير متحد بالكيفية المذكورة
ولانه قال امام القراء الامام الجزري في النشر كل حرف شارك غيره في مخرج
فانه لا يمتاز عن مشاركه الا بالصفات وكل حرف شارك غيره في صفات فانه لا يمتاز
عنه الا بالمخرج انتهى فلما كان مخرج الضاد على حدة ومخرج الظاء على حدة وكان صفاتهما
متحدة كان تمييز احدهما عن الاخر بالمخرج كما صرح به في مقدمته المنظومة في علم القراءة
حيث قال والضاد باستطالة ومخرج ميز من الظاء وكلها تجي فقد
ثبت بذلك ان القول بالاتحاد المذكور قول باطل لا اصل له والجواب
عن الوجه الثاني فهو ان الفقهاء قالوا ان الفصل بين الحرفين ان امكن
بلا كلفة فسدت الصلوة وان لم يمكن الا بالمشقة ففيه اختلاف ان الفصل بالمشقة
لا يستلزم اتحاد الصوت بالمشابهة المذكورة من ان يحدث صوتهما باشتراك صوت

الظاء الذالي كما دل عليه ما صرح به الشامي في شرح الدر المختار
في بحث زلة القاري حيث قال وعلى هذا عدم الفساد في ابدال الثاء سينا و
القاف همزة كما هو لغة عوام زماننا فانهم لا يميزون
بينهما و يصعب عليهم جدا انتهى فذلك نص على ان التمييز بين الهمزة
و القاف على عوام زمانه عسير جدا مع ان بين صوتيهما بعدا سماعيا واضحا
فحصل ما ذكر ان عسر الفصل قد يكون بسبب تقارب الصوتين وقد
يكون بسبب فقدان اللغة وعسرة الفصل بين الضاد والظاء من القبيل الاخير
كما مر من السيرافي وذلك متعين لما مر من الدلائل والحق احد والجواب عن
الوجه الثالث وهو ان صاحب الرعاية قال في الرعاية ان الضاد يشبه لفظه
بلفظ الظاء لانها من حروف الجهر والاستعلاء والاطباق ولولا اختلاف
المخرجين وما في الضاد من الاستطالة لكان لفظهما واحدا ولم يختلفا
في السمع انتهى ان كلام صاحب الرعاية يدل على الاختلاف في الصوت الذا
تي المتشابهة في الصوت الصفاتي كما دل عليه علته ومعلوله وكلمة
لولا الموضوعة لامتناع الثاني بسبب وجود الاول وذلك متعين لما ثبت
بالادلة ان الضاد الضعيفة المشتهرة ما يحدث صوته باشراب بعض

صوت الذال والظاء الذاتي في الجواب عن الوجه الرابع وهو ان الامام الرازي
قال في التفسير الكبير ان اشتباه الضاد بالظاء لا يبطل الصلوة دل عليه
ان المشابهة بينهما حاصلة جدا والتميز عسير فوجب ان يسقط التكليف
بالفرق وبيان المشابهة بالوجوه الاول انهما من الحروف المجهورة والثاني
انهما من الحروف الرخوة والثالث انهما من الحروف المطبقة والرابع ان الظاء
وان كان مخرجها من بين طرف اللسان واطراف الثنايا العليا ومخرج الضاد
من اول حافة اللسان وما يليه من الاضراس الا انه حصل في الضاد انبساط لاجل
رخاوتها وبهذا السبب يقرب مخرجها من مخرج الظاء فثبت بما ذكرنا ان المشابهة بين الضاد و
الظاء شديدة والتميز عسير جدا انتهى ان كلام الرازي مشتمل على ثلثة امور
فالامر الاول ان صوت الضاد الذاتي ليس مشابها بصوت الظاء الذاتي ودل
عليه قوله ان اشتباه الضاد بالظاء لا يبطل الصلوة فانه قال في الصراح وغيره
اشتباه مانند شدن چيزي بچيزي و پوشيده شدن چيزي بر كسي فذلك
يدل على انه بينهما ليس باشتباه لكن اذا وقع ذلك الاشتباه لم يبطل به
الصلوة وذلك متعين لما مر من ان الضاد الضعيفة المستهجنة ما يحدث
صوته باشراب بعض صوت الذال والظاء الذاتي على بالدلائل والنقول
والشواهد

والشواهد والامر الثاني ان غرضه ان الضاد لما كان اخراجها على بعض
قوم ليس في لغتهم مخرجها عسيرا حتى اذا اخرجوها خرجت ظاء معجمة او
خرجت بين الضاد والظاء المعجمتين كما ذكره السيرافي حكم بعدم
بطلان الصلوة لهذه المشابهة بانهما من حروف الجهر والرخوة والاطباق
اما قوله الا انه حصل في الضاد انبساط لاجل رخاوتها فمستغنى عنه بقوله
انهما من حروف الرخوة فلا حاجة الى ذكره فذلك يدل على ان المشابهة
انما كانت في الصوت الصفاتي لا الصوت الذاتي دل عليه علته ومعلوله
وذلك متعين لما مر من الفوائد والشواهد والامر الثالث انه لو وجد لكن
الاشتباه بان يحدث صوتها باشراب بعض صوت الظاء الذاتي لا يبطل الصلوة
ان كان ذلك الاشتباه بغير قصد وعمد والا فتبطل الصلوة دل عليه قوله
وان اشتباه الضاد بالظاء لان معناه مانند شدن لا مانند كردن ومع هذا اسكاني
لابد من الاجتناب في الاحتراز عن ذلك الاشراب لان الضاد اذا قرئت باشراب
بعض صوت الذال والظاء الذاتي كانت ضعيفة مستهجنة فكان ذلك الكلام
من كلام الناس سوى من كلام الله تعالى وقد قال عليه السلام ان هذه الصلوة
لا يصلح فيها شيء من كلام الناس رواه مسلم فاعلم ان مخارج الحروف

على ترتيب سيبويه كما في الشافية وغيرها فكذا مخرج الهمزة والهاء و
الالف اقصى الحلق والعين والحاء المهملتين وسطه والغين والخاء المعجمتين ادناه
والقاف اقصى اللسان وما فوقه من الحنك والكاف منهما ما يليهما والجيم
والشين المعجمة والياء المثناة التحتانية وسط اللسان وما فوقه والضاد المعجمة
اول حافة اللسان وما يليها من الاضراس واللام ما دون طرف اللسان
الى منتهاه وما فوقه والراء منهما ما يليهما والنون منهما ما يليهما والطاء و
الدال المهملتين والتاء المثناة طرف اللسان واصول الثنايا العليا والصاد
والزاء والسين طرف اللسان والثنايا السفلى والظاء والذال والثاء
طرف اللسان وطرف الثنايا العليا والفاء باطن الشفة السفلى وطرف
الثنايا العليا والباء والميم والواو ما بين الشفتين وقد علم مخرج ما قدم ذكره
مما بعده وكذا كل حرف سبق ذكره فهو اقرب الى الصدر مما بعده فكان مخرج الضاد اقرب
الى مخرج الدال بالنسبة الى مخرج الظاء لان الحروف التي [illegible] بين الضاد و
الدال اربعة وبين الضاد والظاء تسعة ومخرج الالف عند سيبويه هو المخرج المذكور
الا انه يتم على الهواء وكذلك الواو والياء فان مخرجهما [illegible] المخرج المذكور الا انهما
يتمان على الهواء والصفات اكثرها اضداد [illegible] ما يختص بحرف

فهو اقرب الى الصدر

النفس

حروف قو قام دبض اذ غن اجند مطبع والمهموسة بخلافها
بدة ما يجر صوته عند اسكانه وحروفها المصك فطبت الرخوة بخلافها
فوسطه ما كان شديدة والرخوة وحروفها لن عمر والمستعلية ما يرتفع
اللسان الى الحنك وحر خص ضغط قظ والمنخفضة بخلافها والمطبقة ما ينطبق
به اللسان بالحنك وح صط ظض والمنفتحة بخلافها والمذلقة ما يسرع في النطق
و يسهل على اللسان فر من لب والمصمتة بخلافها والقلقلة ما فيه شدة وجهر
وحروفها قطب جد كته بخلافها فهذه الصفات الثلث عشر اضداد فكل حرف
لا يزيد على ست ولا ينقص عن ست وحروف الصفير الصاد والسين والزاي و
حروف اللين الواو والياء والمتفشي الشين والمنحرف اللام والمكرر الراء و
الهاوي الالف والمد التاء كذا في الشافية وغيرها والاستطالة ليست بصفة حقيقة
فان مخرج الضاد مستطيل والصفات لم يجتمع في حرف اكثر من ثمان ولا انقص من
ست كما قال في دررية في التجويد من انه لا ينقص حرف من خمس صفات ولا يزيد
اكثر من ثمان باعتبار انه اسقط المذلقة والمصمتة ولم يعدهما من الصفات
ورايت في بعض الرسائل ان المذلقة والمصمتة اختراع ابن دريد قال امام القراء
الامام الجزري في هذه المنظومة مخارج الحروف سبعة عشر على الذي يختاره من اختبره

فالف الجوف واختاها وهي حروف مد للهواء تنتهي ثم لاقصى
الحلق همز هاء ثم لوسطه فعين حاء ادناه غين خاؤها والقاف
اقصى اللسان فوق ثم الكاف اسفل والوسط فجيم الشين يا
والضاد من حافته اذ وليا لاضراس من ايسر او يمناها واللام ادناها
لمنتهاها والنون من طرفه تحت اجعلوا والرا يدانيه لظهر ادخل
والطاء والدال وتا منه ومن عليا الثنايا والصفير مستكن منه
ومن فوق الثنايا السفلى والظاء والذال وثا للعليا من طرفيهما
ومن بطن الشفه فالفا مع اطراف الثنايا المشرفه للشفتين الواو
باء ميم وغنة مخرجها الخيشوم صفاتها جهر ورخو مستفل منفتح مصمت
والضد قل مهموسها فحثه شخص سكت شديدها لفظ اجد قط بكت وبين
رخو والشديد لن عمر وسبع علو خص ضغط قظ حصر وصاد ضاد طاء ظاء
مطبقه وفر من لب الحروف المذلقه صفيرها صاد وزاي سين قلقلة
قطب جد واللين واو وياء سكنا وانفتحا قبلهما والانحراف صححا
في اللام والرا وبتكرير جعل وللتفشي الشين ضادا استطل
[illegible]

تمت